

رویا در بیداری

طنازی‌های طبیعت

کهگیلویه و بویراحمد

عکس: سید محمد حسینی

www.ketab.ir

سرشناسه: حسینی، سیدمحمد، ۱۳۶۳ اردیبهشت - عنوان و نام پدیدآور: رویا در بیداری؛ طنازی‌های طبیعت کهگیلویه و بویراحمد/عکس سیدمحمد حسینی؛ مقدمه‌ها سیدشاهرخ موسویان، سعید محمودی ازناوه؛ ترجمه‌ی مقدمه‌ها: سیدعلی عبدالله‌پور • مشخصات نشر: یاسوج: سید محمد حسینی، ۱۳۹۶. مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص؛ مصور؛ ۲۴×۳۱ س.م. • شابک: ۹۶۹۷۵-۴۹۶۹۷۵-۹۷۸۶۰۰ • وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا • یادداشت: ص. ع. به انگلیسی: Day Photographs • موضوع: • موضوع: dreams The charms of the nature of kohgilueh and boyr ahmad • موضوع: عکس‌ها - ایران - کهگیلویه و بویراحمد - • موضوع: Nature photography - Iran - Kohgiluyeh va Boyr Ahmad province • موضوع: عکاسی از طبیعت - ایران - کهگیلویه و بویراحمد • موضوع: Iran - Kohgiluyeh va Boyr Ahmad • موضوع: عکس‌ها • موضوع: کهگیلویه و بویراحمد - عکس‌ها • موضوع: Kohgiluyeh va Boyr Ahmad province • شناسه افزوده: موسویان، سیدشاهرخ، ۱۳۵۱ - مقدمه‌نویس • شناسه افزوده: محمودی ازناوه، سعید، ۱۳۴۶ - مقدمه‌نویس • شناسه افزوده: Mahmoudi Aznavah, Saeed • شناسه افزوده: عبدالله‌پور، سیدعلی، ۱۳۶۷ - مترجم • رده‌بندی کنگره: ۹۱۳۹۶/ح/۵۹۴/۴ TR۶۵۴ [DSR۲۰۴۷/۵۸۳] • رده‌بندی دیویی: ۵۰۸۸۱۶۱ • شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۵/۶۲ [۷۷۹/۹۹۵۵۶۲]

رویا در بیداری

طنازی‌های طبیعت
کهگیلویه و بویراحمد
عکس: سیدمحمد حسینی

© عکس: سیدمحمد حسینی • مقدمه‌ها: سیدشاهرخ موسویان - سعیدمحمودی ازناوه • ترجمه‌ی مقدمه‌ها: سیدعلی عبدالله‌پور
ترجمه شناسنامه عکس‌ها: سیدعلی عبدالله‌پور • صفحه‌آرایی و اجرا: حسین فیلی‌زاده • چاپ نخست: ۱۳۹۶ • تیراژ: ۳۰۰۰ • پیش از چاپ:
فرآیندگویا • چاپ: ابیانه • صحافی: علی • شابک: ۹۶۹۷۵-۴۹۶۹۷۵-۹۷۸۶۰۰ • © هر نوع تکثیر، انتشار یا استفاده از تمامی یا بخشی از
تصاویر و متن کتاب به شکل فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش، ممنوع و قابل پیگرد قانونی است.

به نام زیبانگار زیبا نگار

آن روز سرد آذرماه، آن روز زرد پاییزی در ۱۷۵ سال پیش از این، یک اتفاق تاریخی و سرنوشت‌آفرین داشت در قلب تهران و در کاخ محمدشاهی زاده می‌شد. قابله این زایمان «نیکلای پاولف»، دیپلمات روس بود. شاه قجر و تعدادی از درگاهیان جلوی دوربین نشستند و لحظاتی بعد به روش «داگروتیپ» نخستین عکس تاریخ ایران به دنیا آمد. این اتفاق تنها سه سال پس از اعلام رسمی اختراع دوربین عکاسی در مسقط‌الرأس آن؛ یعنی فرانسه بود. وقتی مورخان تاریخ عهد قاجار موی می‌شکافند و از سرا تا ثریای آن عهد را شخم می‌زنند، هیچ کدام به اهمیت عکس و عکاسی و عکاس‌باشان التفاتی نمی‌کنند. بی‌گفت‌وگو «عکس» در هفده دهه اخیر یکی از نقش‌مندترین بازیگران وقایع تاریخی و در عین حال یکی از مظلوم‌ترین و گمنام‌ترین آنها بوده است. عکاسانی که عکس‌هایشان عمیق‌ترین و مشترک‌ترین خاطرات یک ملت را رقم زده‌اند، خود در کمال گمنامی زیسته و نامشان در طاق نسیان افتاده است. به راستی کیست که سرفهرست تاریخ این کهن بوم را در صدواند سال اخیر در ذهن خویش با جادوی عکس تثبیت و مانا نکرده باشد؟ به راستی کدام سامری و کدام ساحری است که بتواند دست از ید بیضای عکس ببرد؟ عکس‌های تاریخی و مشهور صدواند ساله این ملک را که می‌بینی، یعنی نسبت زمان را بهتر می‌فهمی؛ یک لحظه کوتاه عکس، و آنگاه سال‌های سال تداوم، پیوستگی و جادوانگی گویی هنوز هم که هنوز است، ناصرالدین شاه روی آن صندلی نشسته و دست نوازش بر سر ملوک می‌کشد. گویی امیر کبیر هنوز هم طومار در دست، بدون اینکه پاهای استوارش احساس خستگی کنند، سال‌هاست در کنار آن ستون سنگی ایستاده است. گویی هنوز هم پیکر بی‌جان شیخ‌فضل‌الله نوری آن بالا روی دار است و دانه تاب می‌خورد. گویی هنوز هم رضا خان با همان تکبر و تفرعن شنل بر دوش انداخته و چشم دوربین را می‌بندد. گویی همین رضاشاه هنوز هم در جزیره موریس با آن هیکل تکیده و نحیف که کت و شلوار بر آن زار می‌زند، ملتمسانه انتظار می‌کشد تا کشتی نجاتی او را به ایران ویران باز گرداند. گویی مصدق هنوز هم توی آن سالن کذابی نشسته و به آن عصای پیری تکیه داده است. گویی حضرت روح‌الله (ره) هنوز هم روی آن منبر سال‌پهل‌ودویی نشسته و دارد به علمای اسلام اعلام خطر می‌کند. گویی هنوز هم محمدرضا شاه در آن بیمارستان آخرین مصری با چشم‌های وحشت‌زده دارد به سرنوشت محتوم و سرطانی خود می‌اندیشد. گویی هنوز هم جمله «ماه، افت» روی کلاه کاغذی آن مرد تهرانی خود را به رخ تاریخ می‌کشد. گویی هنوز هم شهید همت با آن بخند بکشتش و آن هیبت مردانه که «چه‌گوارا» را به باد فراموشی می‌سپارد، دست به سینه مردم قبیله خویش ایستاده است.

و کیست؟ و به راستی کیست که نداند آنچه سرانجام دودمان داعش را به خاکستر سیاه نشاند، یک عکس؛ آری یک عکس بود. چهره معصوم و مصمم شهید محسن حججی و تضاد عجیب آن با چهره اهریمنی آن مرد داعشی که به شمر داوود میرباقری در مختارنامه می‌مانست؛ آن پس‌زمینه دودآلود که خیمه‌های آتش گرفته کربلا را در ذهن تداعی می‌کرد؛ همه و همه چنان شور و اتحادی به جان مردم سرزمینمان افکند که هرگز هیچ سخنرانی، هیچ نماهنگ، هیچ فیلم سینمایی و هیچ مستندی نتوانست چنان کند. و اینهمه معجزه حضرت عکس (علیه‌السلام) است.

هنر عکس از بسیاری هنرها به مراتب اثر بخش‌تر است و این قولی است که جملگی برآنند. به درون خویش که سرک می‌کشیم، درمی‌یابیم که اگر از موضع و موضوعی واحد عکسی و آنگاه فیلمی گرفته شود، تأثیر عکس به مراتب از آن فیلم بیشتر است. به راستی چگونه این اتفاق می‌افتد؟ عکس تنها یک سر رشته به بیننده می‌دهد و آنگاه تخیل را فعال می‌کند تا چون کودکان بازیگوش هر گونه بخواهد جولان دهد و التذاذ کند. فیلم اما تخیل را به تنبلی می‌کشاند و فرصت کمتری برای ابراز وجود به او می‌دهد. این اتفاق در عکس‌های سیاه و سفید بیشتر می‌افتد. عکاسان بزرگ بهترین عکس‌هایشان را ناخودآگاه سیاه و سفید گرفته‌اند. تخیل در این عکس‌ها آنقدر آزاد است که هر گونه بخواهد، آن عکسها را رنگ می‌زند و هر گونه بخواهد بازآفرینی می‌کند؛ حتی اگر آن رنگ‌ها غیر واقعی باشند، و چه بهتر که باشند.

و اما عکس‌های این کتاب مستطاب و پر نقش که از چشم دوربین سیدمحمد عکاس‌باشی روایت شده‌اند، مرا سرشار کرده است. از حسی پراحساس پر شده‌ام و روحم از ظرف کالبدم مدام لب‌پر می‌زند. گویی سرزمینی را که در آن زیسته‌ام، دوباره برایم باز ساخته است. هیچ‌گاه خود را تا این اندازه همسایه دیوار به دیوار بهشت ندیده بودم. عکس آن چشمه که سیدمحمد به زیبایی انداخته است، آنقدر زلال و شفاف است که گویی می‌توان خم شد و با دو کف دست از آن آب برگرفت و نوشید. عکس آن گیاه چویل آنقدر زنده است که ناخودآگاه بوی آن بینی را قلقلک می‌دهد و آدم را به عطسه وا می‌دارد. عکس آن صحنه برفی سوزی از سرما را در استخوان می‌دواند و گرمای آن عکس تفتیده بغل دستی، عرق را بر پیشانی می‌نشانند. بوی برنج چمپای محلی در آن عکس شالیزار آدم را مست می‌کند. به عکس آن دشت پر از لاله‌های واژگون که «ز شرم دیدن اندام لخت دشت» به زیر افکنده سرها را» وقتی نگاه می‌کنی، نزدیک است که دست دراز کنی و دسته‌ای از آنها را بچینی هدیه اصحاب را. چه صفحه آن طرفتر، صدای ریزش آن آبشار کوهی، آن آبشار وحشی، گوش را می‌نوازد و پشنگه آن را بر صورت احساس می‌کنی و خیال می‌بری که حتی کاغذ کتاب نیز دارد خیس می‌شود. بوی کاهگل آن خانه‌های بلین روستایی، همان خانه‌هایی که یکدیگر را در دامنه کوه در آغوش گرفته‌اند، آدم را به دوردست‌های خیال می‌برد. در آن عکس دیگر احساس می‌کنی که آن چوپان راستگو گوسفندهایش را دارد برای چرا به مرتع قلب تو روان می‌کند. یقین دارم که اگر عکس آن بلوط پیر را روی پشت بام‌مان بگذارم، گنجشک‌ها اشتباهی روی آن لانه نمی‌سازند. می‌توان سر را در آن عکس با شکوه از کوه دنا فرو برد و ریه‌ها را پر از اکسیژن خنک کوهستان کرد.

به راستی که در کلکسیون این کتاب تمام نمادهای استان را می‌توان یافت؛ می‌توان کل این کتاب را یک عکس روشن از تمام رخ استان انگاشت. اهل این استان که باشی، با دیدن این عکس گوناگون گمان می‌کنی که موطنت را هنوز نشناخته‌ای؛ و اهل این استان که نباشی، گمان نمی‌کنی که مهم‌ترین استان این کشور چنین زیبا و ثروتمند باشد.

آنچه که مرا به تحسین وا می‌دارد، همتی است که عکاس در این وانفسا مصروف دست‌افرازی و خوردن موده است. راستی، به دنیای پرتغافلی که مردانش عصا از کور می‌دزدند؛ به دنیای پرتغابنی که خرف‌ها با زدن با می‌شکنند، به دنیای پرتعارضی که طبع و نشر چنین اثری با دیه خون یک انسان سرسری می‌کند، آری. در چنین دنیایی آیا همت چنین هنرمندی قابل تقدیر نیست؟ من خوب می‌دانم که برای خلق این عکس‌ها که هم‌اکنون شما شاید روی مبلی راحت تکیه داده و با آرامش به تماشایشان نشست‌اید، چه خون دل‌ها که خورده شده؛ چه کوه‌ها که درنور دیده شده و چه شب‌ها و روزها که به هم دوخته شده‌اند.

بدهکاری ما اما در خلقت این اثر هنری چیست؟ این بدهکاری نخست دست قیم‌های فرهنگی را می‌بوسد. آنها سرپرستی ای‌تام فرهنگ را بر عهده گرفته‌اند و موظفند که از عهده برآیند. با عنایت این متولیان فرهنگ، هم این اقلیم زیبای ناشناخته روشناس می‌شود و هم دیگر هنرمندان به سمت‌وسوی چنین کارهای محترمی تحریض و تشویق می‌شوند.

در خاتمت کلام دعا می‌کنیم به درگاه عکاس ازلی:

بار عکاسا! فهمی از کلک خیال‌انگیز خود را در این کتاب بهره ما گردان و چشمی بصیرت‌فزایمان بخش تا در پیاله این اثر «عکس» رُخت بینیم و از لذت شرب مدامت بی‌خبر نمانیم. چنین بادا.

دکتر سیدشاهرخ موسویان

عضو هیأت علمی دانشگاه یاسوج

آذرماه ۱۳۹۶

پروردگار به نور آفرینش، طبیعت را رنگی جاودانه داد و طبیعت بازتاب نور حقیقت‌اش را، آرامش روح انسان قرار داد. آنجا که رنگ‌ها در انبوه رنگ‌ها باز هم به چشم می‌آیند و خاطره می‌شوند و تصویری از ذهن تصویرگرش به ابدیت می‌پیوندد، سیر جاودانگی معنا می‌یابد.

ما نظاره‌گر جاری رنگ‌هایم در گستره ابدیت. سید محمد حسینی در آرامش روح، چه رنگ‌ها دیده و چه تصویرها که نقش بر فیلم بسته، چه آرام دل به طبیعت برده و چه طبیعت به آرامش رسانده. آنچه ما نظاره‌گر هستیم، گزیده رنگی است از رنگارنگ طبیعت سرزمین کهگیلویه و بویراحمد و ناگفته‌هایی از دل این طبیعت بی‌قرار.

سید قرار دلش را از طبیعت گرفته، به هم‌ولایتی‌هایش هدیه کرده، قرار دلش را ...

پاینده باشد و برقرار در پناه خداوند روزگار

سعید محمودی‌ازناوه

۱۳۹۶ م

www.ketab.ir